

الخط قرآنی مذهب و ایده‌هایی دور از این جایز نمی‌دانیم مخالفت را به مجرد اینکه حجتی که باقلانی وارد کرده . بلکه باید نظر عزین عبدالله اسلامی می‌گوید : جایز نیست نوشتن مصحف اولی به رسم اولی به اصطلاح ائمه چون بر می‌گردد به دروس علمی و چیزی ، آیا حکم کردند قدمات که بخاطر جهل مراعات را ترک نکردند و هرگز زمین خالی از حجت نیست که قیام کند. پس نیکوست بلکه واجب است اینکه بنویسیم برای آنها به اصطلاحات و روشهایی که شایع هست در عصر و زمان آنها ولیکن این به این معنا نیست که رسم الخط عثمانی قدیم را ملغاء کنیم چرا؟ برای اینکه در ملغی کردن رمز دینی بزرگی است که همگی جمع شدند بر آن کلمه و معصوم به آن در سختی و گرفتاری همه علماء ملاحظه می‌کردند این فرق‌های کم و زیاد و ناچیز را در رسم الخط عثمانی و از ممکنات است با این همه سختی‌ها اینکه روزنامه الازهر مصر متبه کرد در ذیل هر صفحه‌ای از صفحات مصحف بر آنچه شاید در آن صفحات از الفاظی که مخالف باشد با اصطلاح حدیثی در نحوه نگارش و یا نوشتن آورده‌اند ص ۶۰ از روش های قرآن کریم در انواع بیان و جنبه های اعجاز آن، مثال زدن برای مردم و ابراز معقول در شکل و صورت محسوس و اظهار و ارائه غایب به صورت حاضر و مقایسه یک چیز به همانند آن می باشد و قرآن از این طریق، راهش را برای اقناع کردن با حکمت و موعظه نیکو می پیماید برخی از علماء تألیفاتی جداگانه در ارتباط با امثال القرآن انجام داده اند که از جمله آنان «شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سلمی نیشابوری» (متوفای ۶۰۴ ق.) ، «امام شمس الدین محمد بن ابی بکر بن قیم جوزیه» (متوفای ۷۵۷ ق) و «امام ابوالحسن بن محمد بن حبیب ماوردی شافعی» (متوفای ۴۵۰ ق) می باشند. همچنین، «سیوطی» در کتاب «الإتقان» بابی را برای مثال های قرآنی و فصلی را برای اقسام و انواع آنها منعقد ساخته و «ابن قیم» نیز در کتاب «اعلام الموقعین» همین کار را کرده است محققاً خداوند تعالی خود متذکر شده که در قرآن مثال هایی زده است؛ مثل آنجا که فرموده: «ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم، شاید متذکر شوند»، و در جایی دیگر فرموده: «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم و جز دانایان آنها را در نمی‌یابند» و «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم شاید بیندیشند» «بیهقی» از «ابوهریره» از رسول خدا(ص) نقل کرده که فرمود: «همانا قرآن بر پنج وجه حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال نازل شده است؛ پس به حلال عمل کنید، از حرام اجتناب ورزید، از محکم تبعیت کنید، به متشابه ایمان آورید و از مثال ها و نمونه ها عبرت گیرید علم امثال القرآن از برترین علوم قرآن است و مردم از آن غفلت ورزیده اند زیرا به ظاهر امثال مشغول شده اما از آنچه مَثَل زده شده غفلت کرده اند و مَثَل بدون مَثَل به مثابه اسب بی لگام و شتر بی زمام است به گفته برخی از علماء، «امام شافعی» شناخت امثال القرآن را از علوم قرآنی واجب و ضروری برای مجتهد برشمرده و پس از آن قائل به لزوم شناخت مثال هایی که دالّ بر طاعت الهی و یا تبیین کننده اجتناب از نواهی است، شده است. بنا به گفته «شیخ عزالدین»، مثال زدن در قرآن توسط خداوند، فقط برای تذکر و پند دادن است و مواردی که در بردارنده امور متفاوت مثل ثواب، احباط عمل، مدح، ذم و ... است، دالّ بر احکام می باشند. و برخی معتقدند که از امثال قرآنی، امور زیادی قابل استفاده است که برخی از آنها عبارتند از : تذکر(یادآوری)، پند و اندرز، ایجاد انگیزه، نهی، عبرت گرفتن، تشبیت و نزدیک به ذهن گرداندن امور معقول و به تصویر کشیدن آن به

شکل و صورت محسوس، پس مثال در واقع، تصور معنا به شکل و صورت مصداق و فرد است که بیان معنا از این طریق، باعث پایدارتر شده آن در ذهن است زیرا ذهن در این حالت از حواس کمک می‌گیرد و به همین دلیل است که غرض از مَثَل، تشبیه امر خفی به جلی و غایب به حاضر است. و به گفته «زرکشی» در کتاب «البرهان»، از حکمتهای مَثَل، تعلیم قرآن است و این امر از ویژگی‌های خاص شریعت می‌باشد تعریف مَثَل: امثال جمع مثل است و مَثَل و مِثْل و مَثِیل از نظر لفظ و معنا همانند شَبَه و شَبْه و شَبِیه است. مَثَل در ادبیات و لغت، قولی حکایت شده و رایج است که بوسیله آن تشبیه حالتی که در آن حکایت شده به حالت دیگری که مَثَل به خاطر آن گفته شده، صورت می‌گیرد، یعنی مضرب مثال به مورد آن تشبیه می‌شود مانند آنکه گفته شود «ای بسا کودک بی دست و پایی که سنگش به هدف می‌خورد»، یعنی چه بسا فاجعه و مصیبتی که از جانب کسی حاصل می‌شود که قاعدتاً باید خطا می‌کرد؛ و اولین کسی که این مطلب را عنوان کرد، «حکم بن یغوث نقری» بود که در اینجا مثال زده شده که خطاکار گاهی به صواب رفته و کار صحیح انجام می‌دهد، و بنابراین سخن مَثَل باید موردی داشته باشد که مضرب مثال به آن تشبیه شود. و صیغه و ساخت مَثَل در همه استعمالش یکسان است، بنابراین با آن به مفرد، مثنی، جمع، مذکر و مؤنث خطاب می‌شود. و لفظ مَثَل بر حال و قصه عجیب هم اطلاق می‌شود و در بسیاری از آیات قرآن، لفظ مَثَل به همین معنا تفسیر شده است مانند آنجا که خداوند فرموده است: «قصه و صفت تعجب‌آمیز بهشت آن است که در آن جویهایی از آبی تغییر نیافته (از لحاظ رنگ و طعم) است» زمخشری «در «کشاف» به این معانی سه گانه اشاره کرده است، با این بیان که گفته: «مَثَل از دیدگاه برخی به معنای مِثْل و نظیر است، سپس به قول شایع و رایجی که مضرب آن به موردی مثال زده شده، گفته شده است، و قائلین به دیدگاه مذکور، مثالی بیان نکرده و آن را شایسته هدایت و لایق پذیرش و قبول ندانسته اند مگر قولی که از جهاتی غرابت داشته باشد؛ سپس گفته: مَثَل برای بیان حال یا صفت یا قصه ای که برای آن شأنی باشد و غرابتی داشته باشد، عاریه گرفته می‌شود. و معنای چهارمی هم وجود دارد که علماء بیان در تعریف مَثَل ذکر کرده اند که عبارت است از: مَجَاز مرکبی که علاقه آن مشابهت است، زمانی که استعمال آن شایع باشد و اصل آن استعاره تمثیلی است، مثل آنکه به فردی که در انجام کاری مردد است بگویی: «چرا تو را می‌بینم که قدمی به جلو گذاشته و قدمی به عقب می‌نهی و در ضابطه و معیار مَثَل این طور هم گفته شده که مَثَل، ابراز معنا در صورتی حسّی است که به آن شکوه و زیبایی می‌دهد. و مَثَل در این معنا مشروط به داشتن مورد نیست، چنانکه شرط نیست که مَجَاز مرکب هم باشد و هنگامی که در مثال‌های قرآنی بیان شده توسط مؤلفین نظر کنیم، می‌یابیم که آنان، آیات مشتمل بر تمثیل حالت چیزی به چیز دیگر را آورده اند، خواه این تمثیل به طریق استعاره یا به طریق تشبیه صریح وارد شده باشد؟ یا آیاتی که به نحو ایجاز دالّ بر معنای پسندیده هستند، یا آیاتی که استعمال آنها در آنچه شبیه آن چیزی است که درباره آنها وارد شده، صحیح است، پس خداوند تعالی بیان امثال را بدون آنکه موردی برای آنها باشد، آغاز کرده است پس حمل امثال القرآن بر اصل معنای لغوی که همان شبیه و نظیر است، صحیح نمی‌باشد و همچنین حمل آن بر آنچه که ذکر شده در کتب لغتی که نزد مؤلفین امثال القرآن است، صحیح نیست، زیرا امثال قرآنی اقوالی نیستند که بر وجه تشبیه مضرب آنها به موردشان استعمال شده باشند، و در نزد علماء بیان، حمل آنها بر معنی امثال صحیح نیست. پس از جمله امثال قرآن آن موردی است که استعاره نبوده و استعمال آن هم رایج نیست و بنابراین

ضابطه اخیر برای تعریف مَثَل در قرآن شایسته تر است که همان ابراز معنی در صورت و شمایی پسندیده و موجز است که آن را در نفس واقع می سازد، چه تشبیه و یا قول مُرْسَل و رها باشد «ابن قیم» درباره امثال القرآن چنین می گوید: «تشبیه چیزی به چیزی در حکم آن و نزدیک ساختن معقول به محسوس یا یکی از دو محسوس به دیگری و عبرت آموزی یکی از دیگری است. نمونه هایی از امثال قرآنی: اکثر این نمونه ها را به شکل تشبیه صریح یافتیم مانند قول خداوند تعالی: (جز این نیست که مَثَل زندگی این دنیا مانند آبی است که از آسمان فرورستاده ایم) و برخی به طریق تشبیه ضمنی وارد شده اند مثل قول خداوند تعالی: (بعضی از شما بدگویی بعضی دیگر را نکنید؛ آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟)، زیرا در آن تشبیه صریح وجود ندارد؛ و مواردی هستند که نه مشتمل بر تشبیه و نه مشتمل بر استعاره هستند مانند قول خداوند متعال: (ای مردم، مَثَلی زده شده، آن را گوش دهید: کسانی که به جای خداوند می خوانید، هرگز نمی توانند مگسی را بیآفرینند، گر چه همگی برای این کار گرد آیند و اگر مگس چیزی از آنها برآید، نمی توانند آن را نجات داده و بازپس گیرند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند)، خداوند این را مَثَلی نامیده و در آن استعاره و تشبیهی نیست انواع امثال قرآنی: امثال در قرآن سه نوع هستند: ۱. امثال تصریح شده ۲. امثال پنهان ۳. امثال رها شده. اما امثال مصرحه، امثالی هستند که در آنها به لفظ مَثَل یا آنچه که دلالت بر تشبیه می کند، تصریح شده است و این موارد در قرآن بسیار وارد شده که از جمله آنها مواردی را می آوریم الف) آیاتی که خداوند متعال درباره منافقین بیان فرموده است: (مَثَل آنان، به کسانی می ماند که آتشی برافروختند و چون آتش پیرامونشان را روشن ساخت خداوند روشنایشان را برده و آنها را در تاریکیها واگذاشت که هیچ نبینند* آنها ناشنوا و گنگ و کور هستند و باز نمی گردند* یا مانند بارانی تند از آسمانند که در آن تاریکیها و رعد و برقی است که از ترس مرگ انگشتان خویش را از صاعقه ها در گوش های خود می کنند و خدا فراگیرنده کافران است* نزدیک است که برق دیدگانیشان را برآید، هر گاه برق برای آنها بدرخشد در آن می روند و چون بر آنان تاریک شود بایستند و اگر خدا بخواهد حتماً شنوایی و بینایشان را می برد، که خدا بر همه چیز تواناست در این آیات، خداوند درباره منافقین دو مثال زده است: مَثَل ناری، آنجا که فرموده: (به کسانی می ماند که آتشی برافروختند)، به دلیل ماده نوری که در نار می باشد و مَثَل آبی آنجا که فرموده: (مانند بارانی تند از آسمانند)، به دلیل ماده حیات که در آب است، و وحی برای نورانی کردن و زنده کردن قلبها از آسمان نازل شد، و خداوند تعالی حظ و بهره منافقین را به در هر دو حال بیان فرموده است، پس آنان به منزله کسانی هستند که آتشی را برای روشنایی و نفع، روشن کرده اند به طوری که از دخول در اسلام انتفاع مادی می برند ولی اثر نوری در قلبهای آنان نیست، پس خداوند نوری را که در آن آتش است، برده (خداوند روشنایشان را برده) و فقط آتش آن را باقی گذارده است و این همان مَثَل ناری آنان است. خداوند متعال، مَثَل آبی آنان را ذکر نموده پس آنها را به حال کسی که آب باران به او اصابت می کند، تشبیه نموده است که در این باران، تاریکی و رعد و برق وجود داشته و او ناتوان شده و به خاطر ترس از اصابت صاعقه، انگشتان خود را در گوشهایش گذاشته و چشمان خود را بسته است، زیرا قرآن با نواهی و اوامر و خطاباتش، بر آنها به صورت نزول صواعق فرود آمده است ب) و خداوند همان دو مثال آبی و ناری را در سوره رعد برای حق و باطل ذکر نموده است. خداوند فرموده است: (از آسمان آبی فرود آورد پس رودهایی به اندازه خود روان شد آنگاه سیل، بر روی خود کفی بر آورد، و از آنچه

برای بدست آوردن زیور یا کالایی در آتش می‌گدازند نیز کفی مانند آن برمی‌آید. اینچنین خدا حق و باطل را مَثَل می‌زند، اما کف دور شده و از بین می‌رود، و اما آنچه مردم را سود می‌رساند در زمین بماند، اینگونه خداوند مثلها می‌زند خداوند متعال، وحیی را که از آسمان برای زنده نمودن دلها نازل فرمود، به آبی که برای زنده کردن گیاهان نازل می‌کند، تشبیه نموده و دلها را به درّه‌ها تشبیه کرده است و سیل زمانی که در دره‌ها جاری می‌شود، کف و خاشاک به همراه دارد، پس هدایت و علم نیز آثار شهوات جریان یافته در دلها را می‌برد و این همان مَثَل آبی آنان است که خداوند فرمود: (از آسمان آبی فرود آورد) و اینچنین خداوند حق و باطل را مثال می‌زند. و مَثَل ناری آنان را ذکر نمود آنجا که فرمود: (و از آنچه برای بدست آوردن زیور یا کالایی در آتش می‌گدازند) پس آتش، هنگام قالب‌گیری و شکل‌گیری، کثافت آنچه در طلا و نقره و مس و آهن است را خارج ساخته و آن خبث و کثافت را از جوهر اصلی که از آن انتفاع می‌شود، جدا می‌سازد، بنابراین آن خبث از بین می‌رود، پس اینگونه قلب مؤمن، شهوات را دفع نموده و آنها را دور می‌سازد، همانگونه که راه رودخانه، کف را و آتش، کثافت را دفع می‌کند نوع دوم از امثال: مثال: مثالهای مخفی هستند و آنها مثالهایی هستند که در آنها به لفظ مثال تصریح نشده ولی دلالت بر معانی زیبا و مختصری می‌کنند و برای آنها اهمیتی است هنگامی که به شبیه خودشان منتقل شوند و برای این نوع مثالهایی می‌زنند ۱- بهترین کارها حد وسط و میانه است ۲- نه پیروانه جوان بین آنها ب- کسانی که هنگامی که انفاق میکنند اسراف نمی‌کنند و بخل نمی‌ورزند و در حد وسط و معتدل هستند ج- در نماز صداقت را بلند نکن و اهسته هم نگوو راهی بین اینها طلب کن د- دستت را به گردنت نبند و کاملاً باز هم نکن ۲- شنیدن خبر مانند دیدن نیست گفت ایا ایمان نداری گفت بله ولی می‌خواهم قلبم آرام گیرد ۳- هرکاری بکنی سرت می‌آید هر کس کار بدی انجام دهد به همان کیفر داده می‌شود ۴- مومن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود ایا در مورد او بر شما اعتماد کنم همانطور که قبلاً بر برادرش اعتماد کردم و به تحقیق سیوطی در کتاب الاتقان یازده مثال از این نمونه را ذکر کرده است نوع سوم امثال مرسله هستند آنها جمله‌هایی هستند که به صورت مرسل بدون تصریح به لفظ تشبیه بیان شده اند پس آنها ایاتی هستند که به جای امثال به کار می‌روند ۱- اکنون حق اشکار شد ۲- غیر از خدا نمیتواند ان را روشن و اشکار کند ۳- گذشت کاری که میخواستید بپرسید ۴- ای صبح نزدیک نیست ۵- برای هر خبری محل استقرار است ۶- نقشه بداول دامن اهل نقشه را می‌گیرد ۷- هر کسی به اندازه فهم و درک خودش عمل میکند ۸- چه بسا چیزی را بد میدانید در حالیکه برای شما خیر است ۹- هر کسی در گرو کار خود است ۱۰- ایا پاداش خوبی جز خوبی نیست ۱۱- هر گروهی به آنچه نزدشان است شادند ۱۲- طلب کننده و طلب شونده هر دو ضعیفند ۱۳- برای چنین چیزی باید عمل کنندگان عمل کنند ۱۴- پلید و پاکیکسان نیستند ۱۵- چه بسا گروه اندکی بر گروه بسیاری به اذن خدا پیروز شدند ۱۶- گمان میکنی که آنها جمعند در حالیکه قلبهایشان پراکنده است در این نوع از ایاتی که آنها را مثالهای مرسل نامیده اند اختلاف کرده اند که حکم استعمال اینها به عنوان مثال چیست بعضی از اهل علم گفتند این کار باعث خارج شدن از ادبیات قران است رازی در تفسیر ایه لکم دینکم ولی دین گفته است روش مردم این است که هنگام فاصله گرفتن به این ایه مثال بزنند و آن جایز نیست برای اینکه خداوند متعال قران را نازل نکرده تا مثال زده شود بلکه برای این است که در آن تدبیر شود سپس بر اساس آن عمل شود گروه دیگری گفتند باکی نیست که شخص در مقام جدی به قران مثال بزند گویی که به خاطر نازل شدن حادثه اندوهناکی دچار اندوه شدید شده اسباب کشف

ان از مردم قطع شده استیا اینکه با کسی که دارای مذهب فاسدی است گفتگو میکند او تلاش میکند او را به باطل سوق دهد پس میگوید لکم دینکم ولی دین وگناه بزرگ ان است که شخص با تظاهر به بلندی منصرف شود پس حتی درمقام شوخی به قران مثال بزند عرب مثل رادر اشعار و نثرشان استفاده کرده همانطور که درست نبوی گروهی از مثالها وارد شده است ابو عیسی ترمذی بابی در جامعه گردآوری کرده که در ان چهل حدیث آورده است قاضی ابوبکرین العربی گفته از اهل حدیث گروهی را ندیدم که برای امثال بابی داشته باشد غیر از ابو عیسی به زودی در اینجا گروهی از مثالهای عربی شایع را می اورم وانها درمجموع بر مفهوم خاصی برای طبیعت عربی در جاهلیت و اسلام میکنند مثل موضوع هرکس همسایه مجاور ما شد عزیز شد برای ضعیفی که قوی میشود برای شخصی که آگاه و باتجربه است مثال زده میشود زنی که چندین بار ازدواج کرده نیاز ندارد که به او طرز چارقدسر کردن آموخته شود این مثال برای کسی که از مشکلی میترسد که به او برسند زده میشود فقط روز خوردن گاو سفید خوردم پند گرفتن از آنچه برای دیگری اتفاق افتاده هنگامیکه دزدان دعوا کنند دزدیده شده اشکار میشود اختلاف شی گم شده را ظاهر میکند چه بسا برادری که مادرت نزاایده برادر صادق - اگر اب را به اب وارد کنی زیرک تری اما دگی برای کار واحکام ان - روز بردباری با سروراز نیست مشهور شدن کار - بندبند راسیاه میکند اعتماد بر خود - هرچند روزیکبار به دیدار او برو تا علاقه دیگران راز یاد کنی کم بودن دیدار - شاید او عذری دارد در حالی که هتو سرزنش میکنی طلب کردن را عذر داشتن مردم - نه شتر ماده نه شتر نری برای من نیست امری که در ان مصلحت نیست - اگر برداشتن در شب را ترک کند می خوابد امر مخفی که آنچه را بر ان دلالت دارد اشکار میکند - در تابستان شیر از بین می رود کاری که بعد از فوت شدن طلب میشود - سیل به گوسفند تازه زاییده رسید کاری که در شدت وسختی تجاوز میکند - هنگامی که میخواست اطاعت شود پس بپرس چیزی را که در حد طاقت ووسع است - قلبی که برای او پشت پررویی است دگرگون شدن حالات - برای هر افتاده ای بردارنده ای است پرهیز در کلام - هرکس از دوسفره بخورد خفه میشود سرگردانی در حوادث ناگوار - یک قدم جلو میرود و یک قدم عقب سرگردانی در کار - فقط خانواده عروس او را مدح میکنند تعصب شخص نسبت به خانواده اش - همانطور که انجام دهی سرت میاید پاداش از جنس عمل است - هرکس تلاش کند میاید و هرکس بکار ددرو میکند تلاش و کوشش - نیاز چاره را پیدا میکند حاجت و نیاز سبب اختراع میشود - مردم به هنگام شب شبروی رامی ستاین در راحتی بعد از سختی - میدانند از کجا شانه خورده شود شخصی که به سود و منفعت اشناست - هر ظرفی با چیزی که در ان است خیس میشود بازگشت فرع به اصل خودش - شخص ازاد گرسنه میشود ولی از پستانهایش نمی خورد شخص کریم کاربرد اراها میکند - محل رویش گیاه نه زمین جدایی است و نه راه خشک پایداری مدارا و اعتدال در کارها - ظلم و ستم چراگاهش ناسازگار و وباخیز است عاقبت ظلم و ستم - هنگام نزدیک شدن خبر یقین حاصل میشود علم به باطن کارها - همانا برای خدا سربازانی از جمله عسل است گاهی نابودی در چیز دوست داشتنی است - سینه تو برای رازت وسیع ترین است هر انسانی برای رازش پوشنده ترین است - همانطور که دیگران با وسایل و اسباب چیزی را به دست می اورند تو نیز چنین کن زحمت در زندگی بهترین عطرها در دلو است - برای هر جایگاهی گفته ای است مطابقت گفته با حال - و ملاحظه میشود که امثال عربی چهار صفت راجع میکنند ۱ - مختصر بودن لفظ ۲ - رساندن معنا ۳ - تشبیه زیبا ۴ - نیکو بودن کنایه ولی مثل در قران در مقابل این شرایط خضوع نمیکند برای اینکه مثالهای قران انواعی

دارد از جمله مثالهای مصرحه کامنه ومرسله^۰ بعضی از محدثین بر آنچه سیوطی درالاتقان آورده اعتراض کرده اند از این جهت که سیوطی یازده مثال از مثالها را از جمله مثالهای کامنه شمرده است مانند هرکس کار بدی بکند جزا داده میشود و نیز گفته خداوند بلکه تکذیب کردند آنچه را علم نداشتند پس معنی ان این است که هرکس چیزی را نداند ان را برمیگرداند این بحث کننده گفته برای ما اشکار است که ان زیاده روی وسختی برای یکی از ان دو است برای اینکه صیغه ای که در مثال شرط میشود بسیار نیست و برای همین است که ما آنچه را سیوطی و دیگران ائرده اند کنار می گذاریم و ما مثالهای کامنه را معتبر نمیدانیم که سزاوار مطرح شدن در بحث امثال باشد و مانظر این بحث کننده را قبول نداریم و میبینیم که مثالهای قرآنی در برابر آنچه محققین عرب در مثال شرط کرده اند خضوع نمی کنند مثل مختصر بودن لفظ و رساندن معنی و تشبیه زیبا و نیکویی کنایه چون برای قرآن اسلوب و روشی است که به وسیله ان از سایر سخنها متمایز میشود پس گاهی با شرایط مطلوب در مثال موافق است و گاهی خارج از ان شرایط است ولی در هر دو حالت از مثالهای قرآنی متعدد است همانطور که گفتیم ص ۷۴ متن هفتم تفسیر در عصر پیامبر و عصر تکوین تفسیر در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی رغم اینکه قرآن یک ساختار و اسلوب متمایز دارد در زبان عربی و به وسیله همین ساختار به اعجاز رسیده ، (با اینکه لغت عربی است اما عرب ها و غیر عربی ها از آوردن مثل آن عاجز هستند) لکن با وجود اینکه قرآن لغت عربی است و به اعجاز رسیده ، اما بر اساس نظام عام لغت عربی هم آمده است و با ساختارهای عمومی زبان عربی موافق است . قواعد را با آن تطبیق می کند ، روش های تعبیر زبان عربی را قرآن رعایت کرده و با ذوق عربی ، فنون سخن گفتن متفق است و چون اینگونه است مردم معاصر وحی حظ و بهره ای از فهم اجمالی قرآن را دارند به طور عمومی . برای همین این بیان زیبای قرآن ذهن های مشرکین را هم درگیر می کرد و قلب هایشان را به نور خودش باز می کرد و خیلی اتفاق می افتاد که شخص اجابت می کرد دعوت قرآن را و مسلمان می شد و سینه مخاطبان قرآن گشایش می یافت همین که آیه ای از آیات قرآن را می شنیدند . اگر نبود فهم اجمالی مردم از قرآن امکان نداشت قرآن این اثر سریع و عظیم را بر جان افرادی که در زمان جاهلیت و ظلمت جاهلیت زندگی می کردند ، بگذارد . اما این سخن به این معنا نیست که انسان های معاصر وحی ، همه ی قرآن را به صورت فهم کامل و جامع که مفردات و ترکیب های قرآن را بفهمند ، (اینگونه نبوده است) به این نحو که اجازه بدهد فهمشان ، مدلول های لفظی را در کلمات و جمله ها و مقاطع دیگر که در قرآن است را بفهمند و استفاده کنند ، کما اینکه ابن خلدون چنین پنداشته است از آنجاییکه گفت در مقدمه اش : «همانا قرآن نازل شده است به لغت عربی و بر اساس ساختارهای بلاغی عربی نازل شده است و همه ی عرب ها این را می فهمیدند و عمل می کردند معانی اش را در مفردات و ترکیب های آن . پس همانا نزول قرآن به زبان عربی و بر اساس ساختارهای و اسلوب های بلاغی زبان عربی ، کافی نیست به تنهایی که دلیلی باشد بر اینکه همانا مردم به صورت عمومی قرآن را می فهمند ، معانی و مفرداتش را می دانند، و هرچه که از لفظ قرآنی بر احکام و مفاهیم دلالت می کند راحتاً درک می کنند . برای اینکه شخص اگر از اهل لغت خاصی باشد به این معنا نیست که اطلاع کامل دارد به آن لغت و بر تمام مفردات و ساختارهای تفسیر بیان و گفتاری مسلط است و فنون قول و حرف زدن را بلد است ، بلکه کسی که اهل زبان باشد مقداری از زبان را بلد است که در زندگی عادی خودش تمرین می کند و به کار می بندد. (غیر از این را نمی تواند درک کند) و از ناحیه دیگر فهم کلام و

مسلط شدن بر یک کلام فقط بر معلومات لغوی متوقف نیست ، بلکه متوقف است علاوه بر آن به استعداد فکری خاص و یک تمرین و ممارست عقلانی هم لازم دارد که متناسب با سطح کلام باشد و نوع معانی که به کار رفته شده در بیان کلامی و عرب در آن زمان زندگی می کرد به حیات جاهلیت از قاعده تا رأس و تعبیر می کردند و بیان می کردند از میراث و سنت جاهلی که بر همه ی شئون زندگی ایشان سیطره پیدا کرد . (تسلط پیدا کرد) برای قرن های متمادی و این طبیعی است که از بدو ورود اسلام ، ذهن اعراب این امکان را دارد به لحاظ روحی و ذهنی به یک سطحی از دانش برسند که مدلول های قرآنی را مسلط باشند به صورت خود به خود. معانی کتاب خدا را بدانند ، همه ی آنچه را که در قرآن مطرح شده ، آمده است برای انهدام حیات جاهلیت ، و از بین ببرد و اساسش را را ویران کند . پایه هایش را از بین ببرد و انسان جدیدی را درست کند. و از ناحیه ی سوم ما می فهمیم که همانا عملیات و فرآیند فهم قرآن ، فقط در این خلاصه نمی شود که ما یک جمله قرآنی و یا مقطع قرآنی را برداریم و بفهمیم ، این کفایت نمی کند . بلکه ما بیشتر نیازمند به این هستیم که یک مقطع قرآنی و یا جمله ی قرآنی به صورت تطبیقی با غیر خودش را بفهمیم و درک کنیم . یا نیاز داریم به اینکه مشخص کنیم در چه فضایی آیه نازل شده است و ظرفیت های آیه چیست ؟ شرایط آیه چیست ؟ بررسی تطبیقی برای خود روش دارد و شرایط فکری خاصی سیاق را دارد و این ورای فهم لغوی ساده است . وهمینطور می دانیم که همانا طبیعت اشیاء دلالت می کند بر اینکه عرب معاصر قرآن می فهمد اجمالاً قرآن چه می گوید . البته به وجه عموم و خود به خود همه چیز را نمی فهمد که فهمی تفصیلی داشته باشد و مفردات و ترکیبات را بفهمد (فهم قرآن به صورت اجمالی بود نه به صورت تفصیلی). شواهدی که نشان می دهد فهم تفصیلی به فراوانی در بین مردم نبوده است (مردم نمی توانستند قرآن را مفصلاً درک کنند) احادیث و اتفاقات زیادی این را تاکید دارد که طبیعتاً انسان نمی تواند فهم تفصیلی به همه چیز داشته باشد. اتفاقاتی افتاد که نشان می دهد معاصرین پیامبر اکراً به نص قرآنی تسلط نداشتند و معانی را در مواد زیادی نمی دانستند و تسلط کافی بر فهم قرآن نداشتند و این دلایل مختلفی داشته است یا از مدلول کلمه قرآنی به لحاظ لغوی اطلاع نداشتند (نمی دانستند این واژه مفرد قرآنی در چه معنایی به کار رفته است) به لحاظ زبانی نمی توانستند درک کنند. و یا به دلیل ثُجود عدم آمادگی فکری و ذهنی عرب ها بود که به آنها اجازه بده تا مدلول را بفهمند (یعنی آمادگی برای عرب های معاصر زمان پیامبر به لحاظ فکری نبوده و نمی توانستند گிரایی خوبی داشته باشند) و یا به خاطر اینکه جمله ی قرآنی از شرایط اوضاع نزول قرآن جدا شده و فاصله ای افتاده ، لذا فهم را سخت کرده و ابهام آور است. اموری را که واجب بوده تا به وسیله ی آنها مقطع قرآنی قرین شود زمانیکه می خواستیم بفهمیم و این امور الان نیست و این فهم را مشکل کرده است . مواردی از احادیث و رخدادها که در آن زمان اتفاق افتاده و نشان می دهد که فهم روشنی از قرآن در آن زمان نبوده است ، بیان می کنیم : ۱ - حاکم در کتاب مستدرک آورده است که انس می گوید در در جلسه ای بودیم که عمر هم آنجا بود در بین اصحابش و این آیه را تلاوت کرد (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَرَيْثُونًا وَتَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) سپس گفت : همه ی آیه را فهمیدم اما معنای (الاب) را چیست؟ و عصای کوچکش را می زد زمین و گفت: این برای عمر تکلف است و گفت ای مردم بگیریید این چیزهایی را که برای شما تبیین شده است و به آنها عمل کنید و هرآنچه را نمی دانید واگذار کنید به پروردگار و خود را به سختی میندازید. و همچنین روایت شده است که عمر در منبر

این آیه را قرائت کرد (:أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ...) و از معنای تَخَوُّفِ سوال شد که به چه معناست پس گفت به عمر مردی از قبیله هذیل : تخوف در نزد ما تنقص است . و از ابن عباس این نقل شده است که : من نمی دانستم «فاطر السموات» یعنی چه که در قرآن ذکر شده تا اینکه تا اینکه دو تا عرب بادیه نشین در کنار چاهی ،یکی به دیگری می گفت من شروع کردم آن را . و من فهمیدم فاطر یعنی آغاز چیزی . و همچنین نقل شده است از ابن عباس در تفسیر طبری سوال کرد ابا الجلد از معنای البرق در آیه ۱۲ سوره رعد و بیان شد که معنای آن باران است . ۲ - در تفسیر طبری آمده است که همانا عمر از مردم درباره ای آیه : (أَيْوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ)... و کسی جواب نداد تا اینکه ابن عباس که در پشت سر او بود گفت : یا امیرالمومنین : من یک چیزی از این می فهمم . عمر گفت : به این سمت بیا و بیان کن اینجا و خود را اذیت مکن . ابن عباس گفت : این مثلی است که خداوند متعال برای انسان زده است : و می فرماید آیا دوست دارد یکی از شما همانا انجام دهد در طول عمرش عمل اهل خیر و سعادت را تا اینکه اجلش فرا می رسد اما عاقبت و عمر او ختم به خیر نمی شود بلکه در این حین فنا کرده است عمرش را و نزدیک شده است اجلش (در پایان عمر کاری را انجام می دهد که همه اعمال نیکش از بین می رود) پس ختمشود اعمال او به عمل اهل شقاوت و فاسد میشود همه ی عمرش که به عمل خیر گذشته است و این در جایی است که دیگر اجل فرا رسیده است و.... و از بخاری نقل شده است که : همانا عدی بن حاتم نمی فهمید معنای قول خداوند تعالی را در آیه ی : (...وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ : بَخُورِيد و بیاشامید تا اینکه تبیین شود برای شما خط سفیدی از شیاهی در فجر) و نمی دانست معنای آن چیه ؟ طنابی بود که معمولاً زانوهای شتر را می بستند ، طناب را آورد و گذاشت و تا صبح نگاه کرد و معلوم نشد که تا چه زمانی باید روزه بگیرد ؟ (خط سفید از سیاه جدا نمیشه) و منظور آیه را نفهمید . پیش پیامبر آمد و پیامبر گفت : منظور این نیست که طناب را بیاورید بلکه منظور آیه صبح صادق است . ۳ - و روایت شده است که همانا عمر استعمال کرده بود (به کار گرفته بود) قدامه بن مظعون را بر دو دریا و نارد شد جارود بر عمر گس گفت : همانا قدامه شراب خورده و مست شده است . پس عمر گفت : چه کسی شاهد توست بر آنچه که می گویی ؟ گفت جارود : ابو هریره شاهد است بر آنچه که می گویم . عمر گفت : ای ای قدامه ، من باید تو را شلاق بزنم . قدامه گفت : به خدا قسم اگر من می خوردم این شراب را همانطور که اینها می گویند نباید من را شلاق بزنی . عمر گفت : برای چه ؟ قدامه گفت : همانا خداوند می فرماید (: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا) همانا من هم از کسانی هستم که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده ام و سپس تقوا پیشه کرده و ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده ام و شهادت می دهم که با رسول خدا بوده ام در بدر و احد و خندق و مشاهده . عمر گفت آیا کسی است که جوابی بر این داشته باشد ؟ پس ابن عباس گفت : همانا این آیات زمانی نازل شد که عذری باشد برای گذشتگان و حجت بر باقی افراد (اگر در گذشته مشروب خوردی و الان ایمان آوردی حرجی بر تو نیت اما بعد از این حجت بر تو تمام است در صورت شراب خواری (باید حد بخوری) همانطور که خداوند می فرماید : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) پس عمر گفت : راست گفتی . این رخدادها نشان می دهد که برخی از اصحاب در بسیاری از موارد نمی توانستند معانی قرآن را درک کنند به صورت خود به خود . بعضی وقت ها برای فهم

احتیاج به سوال و بحث کردن داشتند و این یا به خاطر عدم اطلاع از مدلول لغوی برای کلمه بود همانطور که در قسم اول ملاحظه شد و یا به خاطر اینکه از لحاظ فکری بالا نبودند تا اغراض قرآن و معانی را درک کنند همانطور که در قسم دوم بود یا به خاطر نگاه جزئی آنها به آیات بود که قدامه بن مظعون گیر کرد در فهم اشتباهی که از مراد آیه داشت همانطور که در قسم سوم ملاحظه شد. و ممکن است که ما اضافه کنیم به آنچه که گذشت نکته دیگری را همچنین و آن نکته: همانا آیه امکان دارد از یک بعد در سطح دانش و فهم زبانی شخص مخاطب باشد و ممکن است شخص عرب در سطحی باشد که بفهمد معنای قرآن را، منتهی برای تسلط معنایی نیاز دارد به سوال و تحقیق بیشتر تا اینکه مصداق آیه و مدلول آیه را بفهمد. کاملاً طبیعی است که عرب به خاطر اینکه عرب است معنی کلمه لیل و معنی کلمه عشر را می داند. و لکن باقی می ماند اینکه بشناسد مصداق را و همانا مصداق ده شب در قول خداوند تعالی چیست؟ و خداوند کدام ده شب را در نظر دارد؟ که همین بحث را در آیات بعدی داریم که خداوند متعال می فرماید: (وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا) (وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا) معنای آیات به لحاظ لغوی روشن است اما به لحاظ مصداق مشخص نیست. این را نتیجه می گیریم که مسلمانان در زمان پیامبر اینگونه نبوده اند مه فهم تفصیلی تشریحی قرآن بر ایشان به صورت عمومی میسر باشد. بلکه بعضی از مواردی بوده در زمان هایی که نیاز به سوال و تحقیق بیشتر داشتند و یا توضیح بیشتر لازم بود برای فهم نص قرآنی. نقش پیامبر «صلی الله علیه و آله و سلم» در تفسیر و این امری طبیعی است که پیامبر اقدام کند به تفسیر قرآن و نقش یک پیشگام را در تفسیر قرآن ایفا کند برای اینکه ایشان اولین مفسر است و می تواند نص قرآنی را بیان کند و شرح دهد و اهداف قرآن را می تواند کشف کند و می تواند مردم را به به سطح دانش و معرفتی قرآن مجید نزدیک کند و فهم مردم را به قرآن بالا ببرد بر اساس قابلیت هایی که قرآن دارد و استعدادها و توانمندی هایی که در قرآن ذکر شده است. و باید حل کند مشکلاتی را که مسلمین دارند در فهم نص و بیان قرآن. تعریف کند دستاوردهای قرآن را و چیزهایی که بر ایشان مخفی مانده و هنوز روشن نیست و به بیان و تفسیر نیاز دارد. برای اینکه پیامبر چون صاحب رسالت است و وحی بر او نازل شده است و پیامبر کاملاً آماده است برای یک مأموریتو چیزهای مهمی که در رسالت دارد و می خواهد مردم را دعوت کند و خداوند نبی اسلام را آماده کرده است و حفظ و بیان قرآن را خود مکفل است بر او. و خود به عهده گرفته که از زبان پیامبر این امر صورت بگیرد و در آیه می فرماید: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ* فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَتَّبِعُ قُرْآنَهُ* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ) و مسلمانان اختلاف نکرده اند در اینکه پیامبر نقش بسیار پیشگامانه ای در امر تفسیر قرآن داشتند چون ایشان مفسر اول قرآن هستند به خاطر اینکه وحی در این خاندان نازل شده است و در کنار این، یک نقش دیگری نیز داشتند و آن اینکه مفاهیم قرآن و نظریه های عمومی قرآن را تطبیق کنند با عالم وجود و زندگی مردم. سوالی که اینجا عادتاً مطرح می شود، این است که از حدود تفسیری که پیامبر تبیین کرد سوال می شود؟ (تا چه حدی پیامبر تفسیر کرد؟ قلمرو تفسیری پیامبر چه بوده است) آیا همه قرآن را شامل می شود؟ اینکه تفصیلاً و جز به جز؟ یا اینکه بخشی از قرآن؟ یا اینکه آیاتی را شامل شده که صحابه در فهم آیات مشکل داشتند و می آمدند مفاهیم را می پرسیدند. و این سوالات در تفسیر پیامبر مطرح است (تفصیلی است یا جزئی؟ یا در مورد سوالات؟) جوابات مختلفی داده شده است، اینجا کسانی هستند که اعتقاد دارند که پیامبر برخی از آیات قرآن را تفسیر کرد که استناد این افراد به این روایت است که بعضی از

روایات می گویند که : پیامبر همه ی آیات را تفسیر نکردند که این روایات نفی می کنند که پیامبر همه ی قرآن را تفصیلاً و به صورت شامل تفسیر کرد و در رأس این افراد سیوطی است. و از آن دسته از روایاتی که نفی می کند که پیامبر همه ی قرآن را تفسیر کرده باشد روایتی است که بزاز از عایشه نقل می کند : «پیامبر تفسیرش مخصوص بعضی (تعدادی) از آیات می شد .» مهمترین چیزی که این قول (پیامبر تفسیر تفصیلی نداشته) را تقویت می کند آن طبیعت اشیاء و واقعیت مشهود است برای اینکه همانا ما ندرتاً می بینیم که صحابه تفسیر مفصلی داشته باشند که از پیامبر رسیده باشد . ما همچنین روایاتی نداریم که دلالت کند بر اینکه همانا پیامبر به صورت عمومی و به صورت جامع و شامل بر صحابه آیات قرآن را تفسیر کرده باشند اگر اینگونه بود صحابه این را نقل می کردند چون روایات زیادی وجود ندارد (کثرت وافر از روایات وجود ندارد) و یا اینکه می بینی بزرگانی از رجالات (صحابه) تحیر داشتند در معنای آیه اییا در معنای کلمه ای از آیات و یا حتی مدلول لفظی کلمه ای را نمی دانستند و بر ایشان روشن نبود و نتیجه مباحثی (مستقیمی) که می خواستند بگیرند از این مدلول ها ، نمی توانستند داشته باشند همچنانکه در روایات سابق و وقایع قبل گذشت . در مقابل اینها ادله و شواهدی وجود دارد از قرآن و غیر قرآن که اشاره می کند که پیامبر عملی کرد تفسیر شاملی قرآن را به صورت جامع . و در طلحه ی این قول (پیشاهنگ این قول) قول خداوند را داریم که می فرماید: (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ) و قول خداوند متعال ... (: و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتفكرون) طبیعت کار این را نشان می دهد که وقتی ما از یک زاویه دیگر نگاه می کنیم غیر از زاویه اولی که بیان شد (د واقعیت تفسیر تفصیلی و شاملی بوده است) یک قول گفت تفسیر تفصیلی و شاملی وجود نداشته است و یک قول دیگر گفت وجود داشته است و ما اگر از زاویه دیگری نگاه کنیم به این می رسیم که تفسیر شاملی و تفصیلی باید وجود داشته باشد هرچند عرب زمان وحی اجمالاً می فهمد اما این فهم اجمالی کافی نیست در قرآن دقیق و ظریفی است ، آیات قرآن بطنی دارند و بطن آن بطنی ، و فهم اینها کار هر کسی نیست و هدف قرآن این است که دیگران بفهمند این پیام را . و اگر صحابه بخواهند فهم تفصیلی داشته باشند فهم اجمالی کافی نیست . و از طرف دیگر اگر بگوییم صحابه منتسب به لغت عربی هستند (اهل لغت هستند) این هم ضمانت نمی کند که اینها بتوانند کاملاً تسلط داشته باشند به نص قرآنی و معانی اش را درک کنند . از طرف دیگر ما می دانیم که همانا جایگاه قرآن در زندگی مسلمانان صرفاً یک نص ادبی نیست یا یک چیزی باشد که فقط در عبادات و یا مناسک و آداب و سنن دینی است یا فقط تلاوت شود بلکه کتاب است که می خواهد مردم را از ظلمت بکشد بیرون به سمت نور . مردم را می خواهد تزکیه کند ، و می خواهد فرهنگ سازی کند (پرورش فکر) و به لحاظ اجتماعی و فرهنگی به جایگاه بالایی بیاورد و در همه ی سطوح زندگی ارتفاع بدهد . شخصیت اسلامی را بسازد ، شخصیتی که بیدار است و دارای هوشیاری است . و این روشن است که نقش بسیار بلند والایی دارد که قرآن می خواهد ایفا کند در جامعه و محقق نمی شود به صورت کامل مگر اینکه یک فهم کاملی از قرآن به دست بیاید یعنی ما تا قرآن را نفهمیم عظمت و نقش قرآن را در جامعه نخواهیم فهمید و مسلمانان باید به اهداف بلند قرآن برسند تا نقش قرآن در جامعه عملی شود ، باید با مفاهیمش عجین شوند و با مصطلحاتش آشنا گردند. (یکپارچگی مفهومی و معرفتی با قرآن پیدا کنند ، اگر به این پیوند رسیدند آن وقت قرآن می

تواند نقش خود را ایفا کند) اما وقتی قرآن رها شد و کنار گذاشته شد، بدون تفسیر موجهی که جهت رسالتی نداشته باشد (جهت الهی نداشته باشد) آن وقت مسلمانان شروع می کنند به فهم قرآن براساس چهارچوب های فکری خودشان، یعنی اگر تفسیر از منبع وحی نیاید مسلمانان با اندیشه ی خود به تفسیر قرآن پرداخته و براساس سطح فرهنگی و ذهنی که در آن زمان خاص قرار دارند شروع به فهم قرآن می کنند.. آن وقت در تفسیر قرآن چه چیزی حکمفرما خواهد شد؟ آن رسبات ذهنی و انباشت های ذهنی انسان هاست که در تجربه ی زندگی خود دارند و چیزهایی که در ابتدا به ذهن می آید و این در بسیاری از اذهان مردم همین حاکم است یعنی مردم چیزی را که به ذهن می آید می گویند و بر اساس آن تفسیر می کنند و حکم می کنند و این مشکل ساز خواهد بود. و اینجا در مقابل خودمان تناقض می یابیم بین دو قول که برای هر کدام از آنها شواهدی وجود دارد و نیازمندیم که این تناقض حل شود. نمی توانیم راه حل منطقی بهتر از این ارائه دهیم، پیامبر قرآن را تفسیر کرد در دو سطح: یک وقت تفسیر را در سطح عموم مطرح می کرد جایی که نیاز بوده، درخواست هایی که می آمد در یک موضوع خاص. برای همین طبیعی است که همه ی قرآن را در بر نگیرد. گاهی هم تفسیر در سطح خاص بوده (سطح ویژه)، و یک تفسیر شاملی ارائه می شد و این تفسیر به قصد این ارائه می شد که آن کسی که می خواست عهده دار میراث قرآن باشد و عهده دار حفاظت از میراث قرآنی باشد پیامبر می خواست این فرد را در جامعه معرفی کند و این شخص عجین می شود با قرآن، یک پیوند کامل تا جاییکه به او اجازه می دهد که مرجع باشد برای امت بعد از او و ضمانتی باشد در فهم قرآن و تضمین کند امت پیامبر را بر اینکه تحت تاثیر فهم خود بر اساس چهار چوب های فکری خود قرار نگیرند و ضمانت کند از اینکه خواطر فکری خود در رسوبات جاهلی را در تفسیر قرآن استفاده نکرده و متأثر از آنها نباشند اگر ما بر این اساس تفسیر کردیم می فهمیم که همه چیز سر جای خودش است از هر جهت ما هیچ مشکلی نخواهیم داشت پیغمبر اقدام کرد برای تفسیر بعضی از آیات (وقتی در مستوی عام مورد سؤال بود) و هم تفسیر خاص انجام داد و کانال را معرفی کرد تا بعد از او برای فهم قرآن مرجعی باشد و مردم به او مراجعه کنند کاملاً روشن است که روایاتی که از پیغمبر در خصوص تفسیر قرآن می آید به مستوی عام برمیگردد قطعاً مشخص است که اگر مستوی عام باشد مورد سؤال بوده که پیغمبر جواب داده و علتش مستوی عام است و همه قرآن را دربر نمی گیرد مسئولیت پیغمبر در ضمانت امت برای فهم قرآن و حفظ و صیانتش از انحراف این را به مستوی خاص تعبیر می کرد که در تفسیر مورد ممارست قرار گرفته از طرف پیغمبر و چاره ای نیست بخواهیم ما ضمانتی را ایجاد کنیم برای حفظ قرآن باید این مستوی خاص را در نظر بگیریم و مستوی عام هم برای حصول این ضمانت به درد نمی خورد حتی اگر تفسیر شاملی هم آیات را دربرگیرد چون به صورت خیلی متفرقه می آید و پیوند کامل بین آیات و بین مردم ایجاد نمی شود و این پیوند شرط ضروری است که قرآن امانت الهی است که حمل شود و نقشه راهی که پیغمبر کشید و طرح ریزی کرد و به راحتی آدم می تواند راه خودش را پیدا کند باید در جوانب مختلف فکری این رسالت الهی در تفسیر و فهم تبعیت شود تفسیر در عصر تکوین: با نقش رسول اکرم در تفسیر قرآن و با تفسیر به دو صورت عام و خاص آشنا شدیم چرا که تفسیر خاصش را برای اهل بیت بجا گذاشت و آنها توانستند ضمانت حفظ قرآن از انحراف و مرجعیت فهم قرآن را بعد از پیغمبر در هر زمانی به عهده بگیرند بهتر است که ما مسیر شکل گیری علم تفسیر را در بین مسلمین پیگیری کنیم در

شرایط خاص و در دستاوردهای سیاسی و اجتماعی خاص و ویژگیهایی که جامعه مسلمین در زمان نزول قرآن و بعدش به آن متصف بوده و غضّ نظر از این طرح ریزی که پیغمبر انجام داد برای تفسیر قرآن اگر این را کنار بگذاریم این مسیر تفسیر قرآن در زمان مسلمین چطور بوده؟ کاملاً از بدیهیات اسلامی است که قرآن کریم کتاب علمی نیست که پیغمبر آورده باشد که مجموعه ای از نظریه ها و تئوریهای علمی بیان کند بلکه کتابی است که اسلام این را هدفگذاری کرده به صورت اساسی که به دنبال تغییر جوانب جاهلی باشد و امت اسلامی را تأسیس کند و دنیای جدیدی را ایجاد کند بر اساس مفاهیم قرآنی / قرآن برای اینکه این هدف را متحقق کند به عنوان یک منبع و منشأ متفرقه ای آمد که معالجه کند و برخورد صحیح بکند با قضایا در زمانی که آن قضایا رخ می دهد مشکلاتی که اتفاق می افتد در زمان خاصی قرآن باید جواب خاص بدهد (قرآن باید راه حل را ارائه بدهد) و مراعات می کند در عملی سازی این تغییر و ساخت یک مجتمع جدید لازمه این عملیات است اینکه پله پله و به آرامی پیش برود و قرآن این را رعایت کرده و دفعتاً انجام ندهد برای اینکه تحقق ببخشد در همه ابعاد اجتماعی قرآن از درون انسان شروع می کند تا به ساختارهای اجتماعی برسد بر اساس این ما درکی که از قرآن داشتیم به عنوان مسلمان ها (درک مشترکی که مسلمانها داشتند) اینطور نبود که نگاهشان به کتاب باشد بلکه یک درک ساده و بسیطی نسبت به قرآن با زندگی روزمره آن ها همراهی می کرد آنها با قرآن دارند زندگی می کنند یک نگاه روشن به قرآن داشتند و به صورت عادی در زندگی آنها جریان داشته در واقع اینها را از رنگهای مختلفی که می پذیرفتند دور می کرد نفاق زدایی می کرد نمی گذاشت به رنگ غیر خدایی دربیایند خالص می کرد و بحرانهای روحی و سیاسی و اجتماعی را حل کرده و افکار و مفاهیم جاهلی را به نقد می کشید همواره قرآن نظرات باطل را به چالش می کشید با اهل کتاب مناقشه داشته چون انحرافات عقیدتی و اجتماعی داشتند و راه حل های فوری خیلی آماده برای مشکلات مسلمانها ارائه می کرد و مسلمانها را دربرگرفته بود اینها را حل می کرد و همه این امور را مرتبط می کرد با ارائه یک سری مفاهیم جدید دینی از عالم هستی از جامعه و اخلاق، همه مشاکلی که بوده قرآن مفاهیم جدید دینی در حوزه های اجتماعی بشر ارائه می کرد همه اینها که قرآن اقدام به انجام آن کرده روشن است که در جامعه اسلامی کاملاً تدریجی بوده و به همه مسلمانها اجازه می داد که به قرآن مثل یک رخدادهای جدیدی نگاه کنند که بخشی از زندگی اجتماعی شان را شکل می دهد یعنی قرآن نقش مهمی در این راستا دارد که قرآن را همه مسلمین از این دریچه نگاه می کردند که دارای نقش اساسی در بنای زندگی اجتماعی شان بازی می کند و همچنین بر اساس آن خبرویت (مهارت- تخصص) عمومی که مردم داشتند بر اساس این قرآن را فهم و ترکیب می کردند. یک نخبگی عمومی را اینها داشتند که به موجب این قرآن را می فهمیدند در آن زمان یک زمانی بود در سادگی زندگی می کردند ولی این نخبگی آنها را ممتاز می کند از جامعه ای که ما زندگی می کنیم و همچنین در زمانهای دیگر که انسان ها زندگی می کردند در متاخر از آنها بوده یا متاخر از ما اینها یک خبرویت عمومی داشتند که ما عناصر آن را می شماریم فرهنگ لغت عمومی را داشتند قرآن به عربی نازل شد که نمایندگی می کرد از زبان مسلمین در آن زمان چون جامعه مسلمین در آن زمان اینطور نبوده که بر ملتهای دیگر هم دریچه ای باز شود که به زبان آنها هم صحبت کند فقط در شبه جزیره عربستان بوده این فرهنگ آشنایی به لغت به مسلمانها اجازه می داد که فهم اجمالی از قرآن داشته باشند از ناحیه لغت مسلمانها یک تعاملی داشتند با شأن نزولهایی که

آیات داشتند و حوادثی که در جهان اسلامی رخ می داد چون نزدیک به آن زمان بودند و رخدادها را می فهمیدند آیاتی که در این شأن نازل می شد به خوبی می فهمیدند اینکه ما می دانیم که در بسیاری از اوقات سبب های خاصی تعیین کننده بوده که آیاتی نازل شود مسلمانها به حکم اینکه از این حوادث اطلاع داشتند و از ویژگیهای خاص محیطی اطلاع داشتند و می توانستند به صورت اجمالی آن محتوای نص قرآنی و آن دستاوردهای قرآنی را بفهمند به خوبی می توانستند این آداب و رسوم عربی را به صورت مشترک بفهمند قرآن بعضی از وقتها با این آداب و رسوم و سنن و تقالید عربی مبارزه می کرد قرآن عیوب اینها را آشکار می کرد، کاملاً طبیعی بوده که شرایط اجتماعی را می فهمیدند، معنی این عادات و رسم و رسوم را متوجه بودند و مفهوم جدیدی که قرآن از آن عادات ارائه می کند درک می کردند و معنی این آیات را کاملاً می فهمیدند آیات (بقره/۱۸۹ - مائده/۹۰) و چیزی بوده که در زمان جاهلی بوده نقش پیامبر در تفسیر، پیغمبر اقدام به تفسیر می کرد در مواردی از طریق حیات زندگی عادی مسلمین تفسیر می کرد و به سوالات جواب می داد در ذهن بعضی از مسلمین در مورد قرآن سوال مطرح می شد و پیغمبر معنی اش را توضیح می داد و نص قرآن را در مناسبت های مختلف شرح می کردند و موقعیت رهبری پیامبر این را اقتضا می داد و لازمه این رهبری بوده که توضیح بدهد، پیغمبر بوسیله آن موضع رهبری کاملاً توانمند می شد به توجیه مردم به سمت و سوی خاصی و تشویق مردم و تحریر مردم به عمل خاصی در راه اسلام، همه اینها عناصری بود که یک حدی از نخبگی عمومی را به عرب معاصر زمان وحی ارائه می کرد و این عناصر در حقیقت حجت آورده می شود بر مسلمانان در فهم بسیط و ساده برای قرآن برای اینکه این عناصر در زندگی مسلمانان جریان دارد و با آنها زندگی می کند و به آن عادت کردند بدون اینکه جهود ذهنی یا تلاش علمی داشته باشند نزد ما تعدادی نصوص است که بر فهم ساده از قرآن بر مسلمانان در این مرحله از حیات فکریشان تاکید شده است. پس ما در می یابیم که عمر بن خطاب در زمان اخیر از این وقت دریافت که فهم کلمه «آبَا» سخت است. و در می یابیم که عدی بن حاتم در حیرت مانده در تفهیم آیه (حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ) و شریک هستند در این حیرت و سرگردانی گروهی از مسلمین و سرگردانی و حیرت آنها رفع نمی شود مگر اینکه به رسول خدا(ص) مراجعه کنند و در می یابیم که ابن عباس معنی (فاطر) را نمی دانست تا اینکه از قبایل اعرابی بر معنی آن اطلاع پیدا کرد پس این بوجود آمدن این انحراف برای آنها نشان می دهد که آنها در زمان مسلمانان عصر نزول قرآن زندگی می کردند و شاید از دلائل این فهم ساده از قرآن برای مسلمانان چیزی که ملاحظه می کنیم در قراءات متعدد برای قرآن که حاصل آن از سادگی بعضی قراء از صحابه در ضبط کلمه قرآنی بود و قرائت آنها به صورتی بود که متفق بود با بعضی از اتجاهات لغوی که همزمان با نزول قرآن بود سپس متداول شد آنها در بین مسلمانان بر اساس قرائت اسلامی که به شخص پیامبر(ص) نسبت داده می شود و ممکن است یکی از عواملی که در فهم ساده قرآن تأثیر داشته باشد آن حیات و زندگی رسول خدا(ص) است و سنگینی اعمالشان بوده پس تأثیر می گذارد بر زندگی مسلمین به شکل عام به سبب آن و به تحقیق اشاره کرده امام علی(ع) در حدیثش که گذشت که راوی آن کلینی می باشد که شامل صحابه می شود فرمود: «کسی که چیزی از پیغمبر خدا(ص) شنیده ولی درست درک نکرده و به غلط افتاده، قصد دروغ ندارد... و کسی از رسول خدا(ص) فرمانی شنیده و سپس آن حضرت آن را لغو کرده و غدقن نموده و او نفهمیده منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ

نکرده...» و به حاجتی نیاز نیست برای اینکه تاکید می کنیم که این فهم ساده از قرآن برای عموم مسلمین متنافی نمی باشد با نقش رهبری که رسول اکرم(ص) بر عهده داشتند بعد از اینکه ما شناختیم که زندگی ایشان از نظر اعمال سخت بود، امری که میسر نیست برای او فرصت کافی برای قیام به نقش مفسر برای عموم مسلمین بذرهای شکل گیری علم تفسیر: در کنار این فهم ساده از قرآن یک نشانه ای از نخبگی خاص را می توانیم پیدا کنیم که شروع به رشد کردن و جمع شدن این خبرویت در میان صحابه می شود در واقع بعضی از عوامل(ذاتی و موضوعی) بود که این عوامل تأثیرگذار بودند این خبرویت نتیجه عوامل متعددی بود بعضی از آنه نسبت به اکثریت مردم حرص بیشتری داشتند که از مجالس پیغمبر استفاده بکنند و به دقت کلام پیغمبر را رصد می کردند در شرح نص قرآنی و تعلیقه هایی که پیغمبر به قرآن می زدند رصد می کردند و تمرکز می کردند و یادداشت می کردند بعضی از آنها که آدمهای روشن و آگاهی بودند تلاش می کردند به تفصیلات بیشتری از معانی قرآن دست پیدا کنند بیشتر بتوانند بفهمند یا اینکه عوامل دیگری چون شرایط موضوعی خاصی که در آن زمان بوده و زمان حیات آنها با پیامبر در مدینه بودند کاملاً شرایط را درک می کردند و اوضاع وحی را می فهمیدند در غزوات در کنار پیامبر بودند و شرکت کردند نصوص متعددی است که این را تأیید می کند که در کنار خبرویت عمومی یک خبرویت خاصی برای بعضی افراد ایجاد کرد در همان زمان نبی مکرم اسلام، نصوص را مرور می کنیم از عبد الرحمن سلمی گفت: با بعضی از کسانی که قرآن را می خواندند صحبت می کردیم آنها وقتی یاد می گرفتند از پیامبر ۱۰ آیه از آن تجاوز نمی کردند تا آیات بیشتری یاد بگیرند تا اینکه فهم کاملی از علم و عمل در مورد این آیه پیدا کنند می گفتند که ما قرآن و علم و عمل را از این آیات یاد گرفتیم لذا مدت زیادی روی آیات می ماندند و سوره ها را حفظ می کردند و برخی تعامل خوبی با آیات داشتند از شقیق بن سلمه خطاب کردیم عبدالله بن مسعود پس گفت: از پیغمبر هفتاد و چند سوره را گرفتم و صحابه فکر می کردند که من اعلم صحابه هستم و در مورد کتاب خدا علم بیشتری دارم ولی من بهترین اینها نبودم یعنی افرادی بودند که تمرکز بیشتری داشتند و به خبرویت خاص شناخته شده بودند و یکی از آنها عبدالله بن مسعود بود از ابی الطفیل: گفت که من علی(ع) را دیدم که داشت خطبه می فرمود و می گفت سوال کنید از من، به خدا سوگند از هیچ چیز از من نخواهید پرسید مگر اینکه من به شما خبر خواهم داد از آن یعنی من در هیچ چیز نمی مانم به خدا سوگند می دانم همه آیات را، و اینکه آیا این آیات در شب یا روز نازل شده یا در کجا نازل شده و ساعت نزولش را هم می دانند آیا در بیابان یا در بالای کوه نازل شده باید از این افراد سؤال کرد، تفسیر تفصیلی شامل دقیق از طریق اهل بیت(ع) به ما می رسد نصیر بن سلیمان احمسی از پدرش از علی(ع) فرمود: به خدا سوگند هیچ آیه ای نازل نشد مگر اینکه من می دانستم برای چه نازل شده و کجا نازل شده و خداوند به من یک قلب عقلانی بخشید و زبانی پرسشگر به من داده است ما از این نصوص این را می فهمیم که بذرها و ریشه های معرفت تفصیلی که بر اساس عنایت و تخصص ویژه شکل گرفت بر یک سطح خاصی از صحابه بوده است یعنی عموم مردم این نگاه را به آن نداشتند افراد نخبه این کار را کردند و تفاوتهایی را بین مسلمانها در جمیع معارف اسلامی ایجاد کرد و بعضی ها پیشرفت زیادی کردند ولی بعضی کم به ویژه در معرفت تفصیلی تفسیری بعد از این ما می توانیم به روشنی تصور کنیم پیشرفتی که اتفاق افتاد در مسیر خاصی از قرآن که در واقع منتهی شد به یک فرق خیلی زیادی که فاصل شد بین مستوی خاص از تفسیر که آن خبرویت خاص و

مستوی عام که خبرویت عام است یعنی بین این دو تا میزان نخبه فاصله بزرگی ایجاد شد نخبگان خاص خیلی پیشرفت کردند نسبت به مردم تا جاییکه این فرصت را به ما داد که با حثین بیابند علم تفسیر را به این خبرویت اطلاق بکنند که بعضی از افراد خاص از آن بهره مند بودند و برای شناخت این ویژگی ها که این فاصلی ای که بین این دو خبرویت افتاد ما ۲ تا عامل را نیاز است که بررسی کنیم الف) مسلمانان به صورت عمومی معرفت تفسیری شان آرام آرام کاسته شد به سبب اینکه خبرویت عمومیشان کمتر می شد ولی برخی از افراد خاصی در این میان بودند که خبرویت خاصی داشتند اینها را جلو می برد و فهمشان را از قرآن عمیق تر می کرد. چرا خبرویت کم شد؟ برای اینکه جهان اسلام توسعه پیدا کرد افراد مختلفی از اقوام مختلفی منضم به جماعت مسلمین شدند یا عرب نبودند یا عربی بودند که دور از محل وحی بودند لذا آن خبرویتی که عرب خاص مورد خطاب وحی در زمان پیامبر داشت آنها نداشتند لذا در سطح عمومی وقتی حساب کردیم مسلمانهای زیادی خبرویت خیلی کمتری داشتند نسبت به افرادی که بودند بعضی از عناصری که ما ذکر کردیم در خبرویت عام مثل کسانی که در زمان پیغمبر زندگی می کردند و نزدیک به زمان پیغمبر بودند و شأن نزول را می دانستند و خیلی از اموری که باعث شد این خبرویت عام کاسته شود حالا این عوامل مرتبط به لغات قرآن باشد که یا نداشتند یا فاصله گرفته بودند یا ابعاد اجتماعی و سیاسی و زندگی که داشتند مرتبط نبود با این بحثهای خبرویت عام که مسلمانهای زمان نزول وحی داشتند در بین این افراد جدید فهم لغوی و زبانی خیلی به وفور یافت نمی شد همانگونه که در بین عموم مسلمین در زمان نزول وحی بود اینها فهم روشنی از لغت نداشتند همچنانکه بعضی از اتفاقاتی که در زمان صدر اسلام می افتاد بعضی از آیات قرآن به آنه مرتبط بود بعضی از عادات رسوم عربی که با آیات قرآن مرتبط بود نمی دانستند آن موقع صادق بوده که افرادی که با این عادات و رسم و رسوم و سنن زندگی می کردند برایشان روشن بود ولی افرادی که دور بودند از آن زمان و مکان آیات را نمی فهمیدند ب) در مورد دوم از زاویه دیگر اگر نگاه کنیم خبرویت خاص هم شروع کرد به رشد و بالنده شدن چون نیاز فزاینده ای احساس شد به فهم قرآن و مواجهه مشکلات جدیدی را داریم در این زمان بر اساس فهم و افکار قرآن اگر می خواهیم فهم و افکار قرآن را بفهمیم باید با این مشکلات جدید مواجه کنیم و این نیاز به تفسیر دارد و بسیاری از خواستهایی که از سوی مسلمانان جدید می آمد برای فهم بیشتر قرآن اینها طلب می کردند فهم بیشتر قرآن را لذا باز نتیجه توسعه تفسیر قرآن از سوی کسانی که متولی این امر بودند می باشد. مسلمانهای جدید می خواستند کاملاً اسلام و اطراف و جوانب مختلف اسلام را بدانند دور صحیح تعبیر هم خود قرآن بود (قرآن نقش تعیین کننده صحیح را داشته) و خود قرآن فهم صحیح را از خودش برای مردم ارائه داده و تفسیر نیاز مبرم بوده است از مسروق: با اصحاب پیغمبر من نشست و برخاست داشتم و آنها را مثل برکه هایی دیدم برکه ای که فقط یک انسان را سیراب می کرد برکه ای که ۲ تا انسان را سیراب می کرد و برکه هایی ۱۰ نفر و برکه هایی ۱۰۰ نفر و برکه هایی بود که همه اهل زمان اگر می آمدند می توانستند از آن سیراب شوند این تکون تفسیر از اینجا شروع شد در اول اولشان (اینطور شد که انسانها را تشبیه می کند در آن ها جاری می شود) مفاهیم و افکار) هر کس به اندازه ظرفیتش از پیغمبر اسلام استفاده کرده بودند تفسیر سوره ماعون سوره مکی است و اوایل بعثت وبعد از تکاثر نازل شده و ترتیب نزولش هفدهمین سوره است بنابر قول مشهور. به اسم سوره ی ارایت در جامع البیان طبری و کشاف زمخشری و تفسیر کبیر فخر

رازی نیز آمده است. بعضی قرائت کرده اند اریث با حذف همزه از رای. در کشاف گفته این کار سلیقه ای نیست زیرا حذف همزه مختص به مضارع رای است و از عرب این قول صحیح نیست که بگوید ریت و لکن آن چیزی که امر آن را آسان کرده وقوع حرف استفهام است در اول کلام و مانند آن است فریاد زد آیا دیده یا شنیده ای از راعی که برگرداند در سینه آنچه را که در ظرف شیر ریخته علی کلّ حالٍ بعموم اللفظ. و در باره ی اسباب نزول گفته اند این سوره نازل شده در باره ی ابو سفیان یا عاص بن وایل سهمی یا ولید بن مغیره یا ابو جهل. ابن عباس گفته در باره ی منافقی که بین بخل و ریا را جمع کرده نازل شده سوره با عمومیتی که در لفظ دارد عبرت است در هر حالتی که معنا شود اصل در استفهام این است که از سوال شونده طلب فهم شود و توضیح خواسته شود از چیزی که به آن جهل دارد اما هنگامی که مستفهم بدانند آن چیزی را که می پرسد استفهام خارج می شود از اصل معنای خودش در وضع لغوی اش و مجاز بلاغی می گردد و در آنچه که بلاغیون احصا کرده اند از اغراضی که استفهام بوسیله ی آنها از معنای اصلی اش خارج می شود نمی یابم آنچه را که جلوه دهد سر بیانی و نزد راغب این است که ارایت جاری مجرای خبرنی است و اینکه هر چه در قرآن از این اسلوب آمده در آن معنای تشبیه است. فخر رازی در باره ی آن گفته غرض از آن مبالغه در تعجب است. شیخ محمد عبده گفته مقصود از آن توجه دادن به امر مخفی و مجهول است و من میل دارم که بگویم که سر بیانی اش در استفهام از آن چیزهایی است که برای مردم واضح است و مخفی نیست و آن را معلوم می دانند زیرا تکذیب به دین مورد خفا نیست و مردم برای تصدیق به دین کافی می دانند که شخص شهادتین را بگوید و عبادات واجب را انجام دهد از اقامه ی نماز و دادن زکات و روزه ی ماه رمضان و حج خانه ی خدا برای کسی که توانایی دارد و از آنجا است که استفهام از آن چیزی که مردم آن را بی نیاز از بیان می دانند می آید پس نهایت آگاهی و توجه را وشگفتی و انتظار را چند برابر بر می انگیزد انتظاری که برای جواب غیر منتظره وجود دارد و چشم میدوزد به شناخت این مطلب که تکذیب دین غیر از آنچه که می دانند چه می باشد؟ و دین در لغت عربی طاعت و خضوع است و عبد را مدین نامیده اند زیرا عبودیت او را خاضع کرده و دیان یعنی قهار قاضی حاکم شیوع پیدا کرده استعمال دین در آیین به طور عام و در اسلام به طور خاص و آن معنای غالب است در استعمالات و روز قیامت به یوم الدین چهارده بار نامیده شده است و در آیه ی (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ) تفسیر شده به اینکه دین یعنی ثواب خدا و عقاب خدا (طبری) و زمخشری اختیار کرده همچنین به اینکه دین یعنی جزاء و بهتر نزد رازی این است که به معنای اسلام می باشد و آن اقوال نزدیک به هم هستند اگر چه حمل آن بر دین به معنای عقیده و اسلام قوی تر است نزد ما - و خدا دانایتر است - از حملش بر حساب و جزاء زیرا تکذیب این دو نمی باشد مگر از تکذیب دین و الكذب و کذب نقیض صدق است استعمال کرده ان را عرب در شتری که گمان می شود که حامله است سپس خلاف ان هویدا می شود و در برقی که گمان می شود بعدش باران است سپس بارانی بعدش نیست همانطور که استعمال می کند آن را در خطای حس پس گفته می شود کذب العین یا کذب الاذن زمانی که چشم و گوش در آنچه که دیده و شنیده خطا کند و هر چه که مخالف ظن و تقدیر باشد گفته می شود نفس او به او دروغ گفت زمانی که آرزو ها او را ضعیف کند و او را به آرزوهای سوق دهد که شدنی نیست کذب بالامر یعنی آنرا انکار کرد و آنرا تصدیق نکرد و با این حس اصیل از سوء تقدیر و انکار حق تکذیب در قرآن می آید بیشتر از آنچه که در تکذیب خدا و آیات و رسلس آمده و آن تکذیب حق و صدق است

واز آن، تکذیب نذیرها و قیامت و لقاءالله و آخرت و یوم فصل و جهنم و عذاب است و زیاد است در قرآن تهدید و انذار به عاقبت مکذبین و وصف کرده آنها را به اینکه گمراهانند مجرمند کافرند و غافلند همانطور که اسناد داده به ایشان دروغ بستن را و ظلم و گناه را و خارج شدن از عدالت را و معصیت و خسران را و تبعیت از هوای نفس را و دعّ راندن باخسونت همراه با قساوت قلب و ظلم است و قرآن کریم فقط در دو آیه آنرا استعمال کرده اول برای معامله در دنیا و اختصاص داده آن را به یتیم در آیه ی ماعون و دوم در راندن مکذبین به سوی آتش در روز قیامت در آیه ی طور کفایت می کند اشاره ی حس قرآنی به دعّ به واسطه ی آنچه چیزی که در این لفظ وجود دارد از سنگدلی و ظلم و خسونت و یتیم بچه ای است که پدرش را از دست داده است استقراء آیات یتیم در سوره ی ضحی «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» گذشت و می بینیم همراهی یتیم را در این آیات با مسکین و اسیر در سوره ی انسان و بلد و همراهی با گمشده و بی سرپرست در سوره ی ضحی ویتاما با مساکین و ابن سبیل در ۵ آیه آمده است و با بردگان برای بردگی در دو آیه ی بقره و نساء آمده است پس شهادت می دهد آن به حساسیت بالای رقت در جایگاه یتیم در اجتماع بدون ترحم و مسولیت از آنچه چیزی که اقتضا دارد قانون اسلام تقریر کند حق یتیم را در اجتماع صالح اسلامی و اینکه قرار دهد حق یتیم را تالی حق خدا و رسول و ذوی القربی در آیات انفال و حشر و همراه با آندو در بقره و پشت سر عبادت خدا و احسان به والدین و به ذوی القربی در دو آیه ی بقره و نساء و در سوره ی فجر تهدید ترس آوری است برای کسی که یتیم را اکرام نمی کند و اینجا در آیه ی ماعون در قرآن راندن یتیم تکذیب دین شمرده می شود (فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ* وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ) و عرب استعمال می کند حضّ را در حثّ و برانگیختن تعصّب تا نقل پیدا کرد از برانگیختن شدیدبر حرکت و ما نقل کردیم در آیه ی فجر: «وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ*» سخن راغب اصفهانی را در مفردات اینکه حثّ می باشد در سیر و حرکت به خلاف حضّ و آنچه چیزی که ما به آن اطمینان می کنیم از حس عربی آنچه چیزی است که استعمالش معروف است در حضّ در حمل بر آنچه چیزی که مکره است و برای آن استعمال لغوی است از حضض و آن بیماری است که با داروی تلخ مداوا می شود یا چکیده ای از مخلوط شده های بدمزه است که با آن مداوا می کردند و حضوض اسم کوهی است که در ریاست عرب رانده شده هایش را به آنجا تبعید می کرد در قرآن کریم حضّ را در آیات ۳ گانه اش استعمال نکرده مگر در سیاق انکار و عدم توصیه در رعایت مسکین و انعام او و با همراهی این انکار با کفر به خدا و تکذیب دین آیه ی الحاقه: (إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ* وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ* فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ* وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ* لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ) الغسلین طعام کسی است که بر طعام مسکین تشویق نمی کند پس تفسیر شده به اینکه آنچه چیزی است که از پوست اهل آتش جاری می شود. و آیه الفجر (۱۸): «كَلَّا بَلْ لَأَتَّكِرْمُونَ الْيَتِيمَ* وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ* وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا» و فی آیه الماعون، تجیء آیه: «وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» فی بیانِ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْدينِ. أَوْجَزَ «الطبري» فَفَسَّرَهَا بِأَنَّ الَّذِي لَا يَحْضُ غَيْرَهُ عَلَى إِطْعَامِ الْمَحْتَاجِ إِلَى الطَّعَامِ. آیه ی فجر: (كَلَّا بَلْ لَأَتَّكِرْمُونَ الْيَتِيمَ* وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ* وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا) و در آیه ی ماعون می آید آیه: «وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» در بیان کسی که دین را تکذیب می کند کوتاه کرده طبری و تفسیر کرده آنرا به اینکه او کسی است که غیر خود را بر اطعام کسی که محتاج به طعام است تشویق نکرده است زمخشری گفته اهل خود را در بذل طعام به مسکین بر نمی انگیزد: قرار داد نشانه ی تکذیب به جزاء را منع معروف و اقدام بر

ایذاء ضعیف یعنی اینکه اگر به جزاء ایمان داشت و یقین به تهدید های خدا داشت از خدا و عقاب می ترسید و بر آن اقدام نمی کرد اضافه کرده بر آن رازی احتمال اینکه معنا این باشد که خودش را بر طعام مسکین ترغیب نکرد و می بینیم که حضّ به حثّ حمل بر چیزی که مکروه است عادتاً تفسیر نمی شود همچنان که خصوصیت استعمال قرآنی برای حضّ در انکار عدم تشویق بر طعام مسکین فوت می شود و تقیید آیه به عدم تشویق اهل، او را نه لفظاً و نه سیاقاً نصّ کمک نمی کند و همانا آن انکار موقوف کسی است که از این احتمال برمیگرداند پس ادا نمی کنند حق اجتماع را در دعوت به خیر و توصیه به رحمت و در مرام ایشان این است که برای تصدیق انسان به دین کافی است که واجبات عبادتش را انجام دهد و خطاهای دیگران بر عهده ی او نیست از جمله ی آن خطاها گناه سکوت بر منکر است و تاویل حضّ به اینکه خودش را تشویق نمی کند قریب و آشنا نیست چه برسد به اینکه آیه را از سیاق خودش خارج می کند و آن سیاق امر به معروف و نهی از منکر است و فخر رازی نگاه دقیق دارد در نسبت دادن طعام به مسکین که ما در بحثهای بیانی از آن فارغ شدیم و آن این است که اسناد طعام به مسکین دلالت می کند بر اینکه طعام حق مسکین است گویا تکذیب دین منع کردن مسکین است از حق خودش و آن بر نهایت بخل این شخص، قساوت قلبش و خساست طبعش دلالت می کند گذشت سخن از لفظ ویل و استقراء استعمال قرآن در تفسیر سوره ی همزه «ویلٌ لکلّ همزة لمزة* الذی جمع مالا وعدده». و سهو از جهت لغت فراموشی و غفلت است و قرآن آن را فقط در دو آیه استعمال کرده (قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ* يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ* يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ* ذُوْقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) و آیه ی ماعون و سهو در آیه از نماز است نه در نماز و از همانجاست که ما بعید دانستیم ابتداء سخن کسانی را که سهو را در آیه به سهو در نماز تاویل بردند در حالی که سهو در نماز نه خطاست و نه منکر و بر هر مومنی عارض می شود که در نمازش سهو کند و جبران می شود مثل این سهو در نماز با سجده و نوافل بنا بر آنچه که مقرر شده در باب سجده ی سهو از احکام فقه سهو از نماز یعنی چه؟ اهل تاویل در آن اختلاف کرده اند. اما طبری از اقوال ایشان در مقصود به این سهو آورده: آن، تاخیر نماز است نمی خوانند آنرا مگر بعد از خروج از وقتش، ترک نماز است نه به نیت قضا و از ابن عباس نقل شده: آنها منافقان هستند ریا در نماز می کردند زمانی که بین مردم حضور داشتند و ترک می کردند آن را هنگامی که دور از چشم مردم بودند یا آن، کوچک شمردن نماز است و غفلت از آن مهم نیست برایشان که نماز بخوانند یا نخوانند بهترین قولها نزد طبری این است که آنها سهو کننده سرگرمند در حالیکه از نماز غفلت می کنند و در غافل شدن از آن و مشغولیت به غیر آن گاهی اوقات تزییع نماز است و گاهی تزییع وقت نماز است پس صحیح است قول کسی که گفت مقصود از آن ترک وقت نماز است و قول کسی که گفت مقصود ترک نماز است زمخشری به این دو وجه یک وجه دیگر اضافه کرده (یا مثل نماز رسول خدا و گذشته گان نماز نمی خوانند و آن را بدون خشوع و توجه انجام می دهند و اجتناب نمی کنند از آن چیزی که مکروه است در نماز مثل بازی با ریش و لباس و توجه به این طرف و آن طرف. هیچکدام نمی دانند که چه می کنند و چه سوره ای می خوانند رازی در تاویل سهو از نماز به ترک نماز توقف کرده پس دو مسأله را عنوان کرده. اول اینکه گفته می شود خداوند نماز را برای ایشان با قول (*فویلٌ للمصلین*) اثبات کرده و همچنین پس سهو از نماز به معنای ترک نفاق و کفر نیست پس اشکال بر می گردد. سپس گفت ممکن است به اعتراض اول اینگونه جواب داد که خداوند به حسب ظاهر حکم به

نمازگزار بودن آنها کرده و با توجه به معنا آنها را ناسی نماز خوانده همچنان که فرمود(﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾) و جواب داده می شود به اعتراض دوم به اینکه نسیان از نماز فراموشی از ذکر خدا است ما این آیه را جدا از آیه ی بعدی نمی دانیم در حالیکه ارتباط آن مثل ارتباط صله به موصولش می باشد (الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ) (مراءه در عربی یعنی ظاهر کردن خلاف آن چیزی که در باطن است و وجه مشارکت در آن این است که به مردم نشان می دهد از ظاهر امرش آن چیزی را که مردم آن را ممدوح می دانند و آن نزدیک به نفاق است اگر چه شیوع پیدا کرده در مجال دینی تخصیص نفاق به کسی که کفرش را پنهان می کند و اظهار اسلام می کند و اطلاق ریا به طور عام در تظاهر به ایمان و اصلاح و نیکی و پنهان کردن نقیض اینها است .

± نوشته شده در چهارشنبه بیستم دی ۱۳۹۱ ساعت ۲۳:۱۱ توسط زهرا دهقان | [نظر بدهید](#)